

امکان صحت دین برساختی در حوزه فرهنگ

آیا دین می‌تواند دارای جنبه‌های برساختی باشد؟

برساخت‌هایی را در ساحت امور معنوی، دینی و آیین‌ها داشته باشد که مورد تایید دین بوده و دین آن را مشروع بداند؟ در این خصوص ابتدا باید تصور صحیح را روشن کرد و سپس به سراغ ادله‌ای رفت که از متن خود دین می‌توان برای این موضوع جست و درنهایت به لوازم این بحث باید توجه نمود که مساله مهمی است.

آیه رهبانیت، نقطه شروع سخن

یکی از ادله‌ای که برای این بحث طرح می‌شود و درحقیقت نقطه آغاز این گفت‌وگو قرار می‌گیرد، آیه‌ای در سوره مبارکه حدید است که به آیه رهبانیت شهرت یافته است: «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ» (حدید-۲) آن‌گونه که بسیاری از مفسران برجسته اشاره کرده‌اند این آیه شریفه به ویژگی‌هایی در بین پیروان حضرت عیسی(ع) و دین مسیحیت اشاره می‌کند که از قضا ویژگی‌های مثبتی است. در کنار رأفت و رحمت، یکی از ویژگی‌های مثبت پیروان حضرت عیسی(ع) در این آیه، رهبانیت است، آن هم رهبانیتی که در خود دین حضرت عیسی به آن اشاره نشده است. به عبارت دیگر گاهی خود متن دین دستوراتی را ارائه می‌کند و راهنمای به رهبانیت می‌شود، سخنگیری‌هایی که درخصوص روزه گرفتن در ادیان سابق بوده یک رهبانیتی است که در خود دین وجود داشته است. اما یک رهبانیت وجود دارد که ازسوی خود فرهنگ و پیروان یک دین جعل شده و خداوند آن را نیاورده است. ابداع در اینجا به معنای منفی آن استعمال نشده است، بلکه طبق تفاسیر اینها ویژگی‌های مثبت مومنین دین حضرت عیسی(ع) است، خداوند درواقع این‌موضوع را مورد حمایت قرار داده است. رهبانیت از اساس به چه معنی است؟ به زبان ساده مراد از رهبانیت یعنی من جعل می‌کنم بر خودم چیزی را بدون آنکه خداوند آن را طلب کرده باشد الزاماً، حال چه به خود دین وجود یا به استحباب، بلکه امر مباحی است که بر خودم الزام می‌کنم. البته در اینجا بحث غایت بسیار مهم است که در انتها به آن اشاره خواهیم کرد. حال این بحث می‌تواند در ساحت فردی مطرح شود و می‌تواند در ساحت جمعی مطرح شود. این موضوع ناظر به فرد جزء مباحثی است که اهل سلوک، اخلاق و عرفان برای تربیت اشخاص مطرح می‌کنند. اما ما می‌توانیم این بحث را در ساحت جمعی و فرهنگ طرح کنیم. یعنی فرهنگ می‌تواند اموری را بر خود الزام نماید، اموری را برساخت کند با اهداف درست، همان‌گونه که در متن آیه کریمه به آن اشاره شده، یعنی مومنین دین حضرت عیسی، با هدف رضایت خدا این رهبانیت را بر خود جعل کرده‌اند. ادعای ما این است که فرهنگ می‌تواند چنین کاری را انجام دهد و دین نیز از این موضوع حمایت کرده است. آیه رهبانیت تقریباً مهم‌ترین ادله چنین ادعایی است.

لذا ساحتی از نسبت فرهنگ و دین آن است که فرهنگ

بباید و اموری را که خود دین قرار نداده، به اسم دین

برساخت کند به‌منظور رسیدن به‌اهداف موجود در خود

دین. شما در آیین‌های فرهنگی و تاریخی ایرانیان در

زمینه سوگواری نگاه کنید، بسیاری از آداب ما در محرم

و صفر تصریح متن دین نیست، به عبارت دیگر مأثور

نیست، شارع دستور به انجام آن نداده است. اما ما

در فرهنگ خود نسبت به آن اهتمام داریم و اگر اتفاقاً

آن را انجام ندهیم ناراحت و غمگین می‌شویم؛ چراکه

در فرهنگ شکل گرفته و نفوذ کرده است. برای نمونه

لباس مشکی پوشیدن، حضور در مجالس به نحو خاصی،

یعنی برخی اشخاص اگر در محرم نتوانند زنجیر بزنند

احساس ناراحتی می‌کنند، اگر نتوانند سینه‌زنی کنند

ناراحت می‌شوند، خود مردم بر خودشان این مسائل را

فرض می‌کنند که در محرم باید سینه بزنید، باید زنجیر

اندیشه

بزنید و... حالا شما اگر با نگاه احکام ثابت و مأثور نگاه کنید، سینه نزدن در ماه محرم از اساس اشکالی ندارد.

ادله اعتبار دین برساختی در حوزه فرهنگ

اینجا سوالی را می‌توان مطرح نمود که آیا ما در دین اسلام ادله خاصی که این امکان را فراهم می‌کند داریم؟ و اگر ادله‌ای داریم معیارهای آن چیست؟ پاسخ ما به این مساله مثبت است. ادله مختلفی علاوه‌بر آیه رهبانیت وجود دارد، یکی از ادله خوب برای این مسائل روایات سنت حسنه است. این مجموع روایت به دنبال سخن گفتن از این موضوع است که اگر کسی پیشگام در ترویج یک سنت خوب بود، یک سنت خوبی را قرار داد، در حقیقت «سَنَ سُنَّتَ حسنه»، یعنی یک سنت خوب را تبدیل کرد به سنت اجتماعی، دارای اجرهای فراوانی است. «سَنَ سُنَّتَ حسنه» یعنی همین برساخت کردن یک مساله، یعنی در جهان فرهنگی این موضوع را محقق کند، ممکن است شکلی که آن شخص درحال محقق کردن آن است در دین مأثور نیامده باشد. مراد ما از برساخت یعنی در خود متن دین آمده از راه فراعادی وجود ندارد. مراد ما برساخت مطلق نیست، بلکه مقید به شرایط و معیارهایی است. این برساخت اگر دارای ملاک‌ها و شرایطی باشد تبدیل به دین می‌شود در حقیقت. لذا مراجع در این خصوص فتوا می‌دهند که اگر کسی سنت حسنه‌ای را که ایجاد شده است تسخر کند، شکل آن را تسخر کند و آن را وهن کند عمل حرام انجام داده است، در حالی که شکل و فرم آن سنت حسنه که در دین نیامده است، برای نمونه همین مساله سینه‌زنی، طبق فتوای مراجع اگر کسی این‌گونه عزاداری‌ها را وهن کند عمل حرامی انجام داده است. یکی از مصدیق این سخن در زمانه ما فرهنگ هیات است. فرهنگ هیات امری برساختی است، در اقوام مختلف نیز شکل‌های مختلفی دارد، ما در دین چیزی داریم به‌عنوان تولی و تبری، توجه و استمداد از اهل بیت، ما اینها را داریم اما از اساس هیات نداریم، ما اشک ریختن داریم اما هیات به مثابه یک نظام فرهنگی و یک عنصر فرهنگی را نداریم. من به بیان دیگری باید بگویم که ما مصداق سازی می‌کنیم برای چیزی که اصل آن در دین وجود دارد. اصطلاح مصداق‌سازی در ادبیات جامعه‌شناسی آن می‌شود برساخت.

یکی دیگر از ادله ما منطقه‌الفراغ است. منطقه‌الفراغ ایده بسیار خوبی است که برخی از بزرگان چون شهید صدر مطرح کرده‌اند، ما این ایده را به‌نحوسیاسی فهم کرده‌ایم. همین ایده می‌تواند در حوزه فرهنگ به کار گرفته شود. چگونه شما در فضای سیاسی منطقه‌الفراغ دارید، جمهوری ایجاد می‌کنید، فرم خود را می‌سازید، برساخت سیاسی خود را انجام می‌دهید. رسول خدا(ص) مگر فرموده است که جمهوری و مجلس را جعل کنید، همان‌گونه که در عرصه سیاست برای برطرف کردن نیازها ما از منطقه‌الفراغ استفاده می‌کنیم، در فرهنگ نیز منطقه‌الفراغ معنادار است. منطقه‌الفراغ در حوزه فرهنگ یعنی جایی که یک‌سری عموماًت وجود دارد، قواعد عامی وجود دارد، اما شما به تناسب موقعیت، زمان و مکان، تاریخ و جغرافیا یک وجه و صورت خاص را برای بروز و ظهور آن اصل برساخت می‌کنید. یعنی آن مفهوم فراعادی و قدسی وحی از دریچه این‌مردم درحال حاضر آمده و این‌گونه تعیین یافته است. لذا به‌نظر می‌رسد که اصل و امکان ابداع پذیرفته شده است. تمام روایاتی که از ابداع نهی کرده، قرینه دارد بر ابداع منفی و مضموم. ابداعی نهی شده است که در مقابل اصل دین است، در مقابل جوهره دین است، نقصوص دین را خدشه‌دار می‌سازد. از اساس نذر، قسم و عهد ظرفیتی است که خود دین برای ما ایجاد کرده است، یعنی چیزی را که خداوند نگفته من بر خودم الزام می‌کنم، حالا این سخن گاهی به‌نحوفردی طرح می‌شود و گاهی توسط فرهنگ و جامعه این الزام صورت می‌گیرد.

البته در اینجا یک دغدغه به‌جایی وجود دارد که این برساخت اجتماعی به نحو مطلق مورد پذیرش دین نیست، ما یک برساخت درست داریم و یک برساخت اشتباه، مرز میان اینها چیست و معیارهای آن کجاست؟

معیارهای برساخت صحیح چیست؟

من در اینجا معتقد هستم که مجموعه‌ای از معیارها باید باشد، مجموع این معیارها هستند که مشخص می‌کند آیا این برساخت خوب است یا خوب نیست. برخی از ملاک‌ها همان ملاک‌هایی است که در حوزه فردی هم وجود دارد، اما با توضیحاتی درحال تعمیم آن به حوزه فرهنگ هستیم، اما برخی از ملاک‌ها مختص به خود فرهنگ هستند.

یکی از مهم‌ترین معیارها غایت برساخت است. برای چه این برساخت صورت می‌گیرد؟ ما نسبت به برساخت‌های فرهنگی رویکرد انتقادی داریم، لذا هر برساختی را نمی‌پسندیم، برساخت باید با غایت دین که قرب‌الی‌الله است سازگاری داشته باشد. اگر برساختی واجد نسبت معینی با این هدف دین نباشد یا در تضاد با آن باشد، این برساخت باطل و نادرست است. معیار دیگر سازگاری این برساخت با جوهره، اصول و قواعد کلی آمده در دین است. لذا اگر در دین تولی و تبری آمده است، هیات معنادار می‌شود، لذا اگر به اتفاق سفارش شده است، مناسک‌سازی برای گسترش اتفاق در یک روز خاص معنادار می‌شود. بنابراین همواره برساخت‌ها را باید ذیل یک مقوله کلی در ساحت دین قرار داد. به‌عبارت دیگر روح کلی برساخت‌ما باید در دین وجود داشته باشد، یعنی دین نسبت به اصل آن رهنمون شده باشد، اما ما حالا می‌آییم برای این موضوع فرم و شکلی ایجاد می‌کنیم، مصداق‌سازی می‌کنیم. همین مساله تولی و تبری به نظر موضوع خوبی است، اصل تولی و تبری در دین وارد شده است، اما ما در قالب نظام فرهنگی هیات برای آن شکلی ایجاد می‌کنیم و مدام مصداق‌سازی انجام می‌دهیم.

ملاک سوم آن است که باید قوه عاقله‌ای باشد تا در تطبیق، مدیریت و کنترل این برساخت نظارت داشته باشد. بنابراین فرهنگ مجاز نیست مستقلاً و بدون توجه به قوه‌عاقله اقدام نماید. این موضوع علی‌الخصوص در حوزه فرهنگ به واسطه پیچیدگی‌های موجود بسیار مهم است. باید یک قوه عاقله‌ای وجود داشته باشد که علاوه‌بر اشراف به دین، بر جامعه و فرهنگ نیز اشراف داشته تا بتواند در این زمینه مدیریت کند. برساخت خیلی از اوقات اتفاق می‌افتد، یعنی مردم آن را شکل می‌دهند، در اینجا وجود یک قوه عاقله که چهارچوب‌دهی کند بسیار ضروری است. همین فرهنگی که در زمینه تولی و تبری، هیات را برساخت می‌کند، بسیاری از خرافات دیگر را هم برساخت می‌کند که دین آن را تایید نمی‌کند. در یک منطقه‌ای فرهنگ می‌شود که به درختی پارچه سبز ببندند، یا پیش شخصی می‌روند که از مفهوم نوانیت در دین سوءاستفاده کرده و با دانویسی کلاه‌برداری می‌کند. این همان فرهنگ است که در اینجا برساخت می‌کند، یعنی نمی‌تواند این فرهنگ میان رفتن به حرم حضرت رضا(ع) و توسل به ایشان، با رفتن به پای درخت تفکیک کند، هم دخیل به حرم ایشان می‌بندند و هم دخیل به این درخت، اما یکی از این دو برساخت پشتوانه دینی دارد و دیگری خرافه است، قوه عاقله در اینجا باید فرهنگ را مدیریت کرده و مداخله کند.

معیار چهارم خود فرهنگ و تاریخ است. یکی از ملاک‌های مهم در این خصوص توجه به منطق زمانه است، همین رهبانیتی که در ادیان دیگر ممدوح بوده، رسول گرامی اسلام درخصوص آن می‌فرماید که در دین من رهبانیت نیست؛ چراکه این رهبانیت از اساس متعلق به زمانه ادیان پیشین بوده است. یعنی این رهبانیت در



زمانه ادیان پیشین ممدوح بوده است، اما این سبک از رهبانیت در اسلام ممدوح نیست، بلکه رهبانیت دین اسلام می‌شود جهاد بنا بر فرمایش رسول خدا. حالا اینجا خود دین دخالت کرده و برخی از برساخت‌های امت‌های پیشین همچون رهبانیت را رد کرده است. در نتیجه کسی دیگر نمی‌تواند بگوید من می‌خواهم از طریق رهبانیت به خداوند برسم، در اینجا دیگر خود دین مستقیماً دخالت کرده و فرموده رهبانیت دین اسلام جهاد است. لذا اینکه برخی از اعلام و بزرگان ما جهاد را ذیل رهبانیت به بحث می‌گذارند از همین مساله برخاسته است. چرا در اینجا خود دین ورود کرده و نهی می‌کند این‌نحواز رهبانیت را؛ چراکه منطق زمانه و فرهنگ جوابگوی آن نیست. بنابراین برساخت‌ما باید

همانگ با فرهنگ و تاریخ جامعه باشد. اگر شما بر این برساخت خود اصرار کردید، از آنجا که فرهنگ پذیرای آن نیست، باعث ایجاد رویکردهای تقابلی با اصل دین می‌شود، باعث از هم پاشیده شدن نظم‌های مستقر می‌شود. من در اینجا یک مثال بزنم؛ ایام فاطمیه که در شریعت نیامده است، ما اصل بزرگداشت شهادت حضرت زهرا(س) را همچون دیگر حضرات معصوم داریم، نکته خاصی درخصوص ایشان وارد نشده است که به سبب آن به‌طور خاصه ایامی را به عزاداری بپردازیم، اما مرجع تقلید شیعه، یعنی مجتهد اسلام‌شناسی که بر ابعاد اسلام مسلط است، می‌فرماید فاطمیه را مانند عاشورا برگزار کنید. به واسطه این توصیه‌ها ما برای فاطمیه چندین روز عزاداری می‌کنیم. درخصوص حضرت امام‌حسین(ع) نشانه‌هایی در متون دینی داریم که بتوان از طریق آن ده‌گیری را توجیه نمود، اما درخصوص فاطمیه چنین چیزی نداریم، بلکه قوه عاقله اقدام به چنین امری کرده است و از قضا به واسطه آنکه با فرهنگ هماهنگ بوده، پذیرفته شده است. حالا اگر همین فاطمیه را به‌جای یک دهه تبدیل کردید به ۳۰ روز، سه دهه برگزار کردید و مدام دهه‌های دیگر نیز افزوده شد و از طرف دیگر از آنجا که برساخت دقیقی صورت نگرفته، فضا قدری ابهام دارد. یعنی برخی هیات‌ها از ده روز قبل از شهادت اول شروع می‌کنند و تا ده روز بعد از شهادت سوم ادامه می‌دهند؛ چراکه روایت‌های مشهور از تاریخ شهادت حضرت زهرا(س) دو نقل است و یک روایت ضعیف‌تر نیز داریم که زمان سومی را مطرح می‌کند، لذا درمجموع سه زمان وجود دارد. اما عده دیگری زمان متفاوتی را عزاداری می‌کنند، فرهنگ با این وضعیت همراه نیست لذا پذیرای چنین مساله‌ای نمی‌شود. شما می‌بینید برخی مجلس عروسی برگزار می‌کنند و برخی مجلس عزاداری، من از اساتید متعددی شنیده‌ام که برخی از شب‌ها هم عروسی دعوت شده‌ایم و هم برای سخنرانی در مجلس عزرا. این مساله اضافه بار کردن است. یا برخی از ابداعاتی که صورت می‌گیرد توسط جریان‌هایی که به قوه عاقله وصل نیستند مبنی‌بر زیاد کردن دهه‌های عزاداری و پخش کردن آن در طول سال است که خب این فرهنگ نیاز به پویایی دارد، نیاز به حالات مختلف دارد. یک روز نیاز به شادی دارد و یک روز نیاز به ناراحتی، اگر تولی و تبری را به‌گونه‌ای برساخت کردید که جنبه حزن آن غلبه یافت، قدرت مانور شما در جامعه از بین می‌رود، این مساله باعث ایجاد بی‌اعتنایی و گسست می‌شود، حتی گاهی باعث ایجاد وهن می‌شود. بنابراین تناسب مهم است در این موضوع. بنده در اینجا یک نکته دیگر عرض کنم؛ علاوه‌بر تناسب با جامعه و فرهنگ، تناسب با روح تاریخ نیز مهم است، یا اینکه رسول خدا می‌فرماید شریعت من سهله و مسحه است به چه واسطه‌ای است؟ چراکه انسان‌های دین ختمی به لحاظ توان و نیروی جسمی و... مانند امت‌های چند دهه‌هزار سال پیش نیستند، از همین‌رو خداوند برخی مسائلی را که بر امت‌های پیشین واجب کرده یا حرام کرده بود، در شریعت امت ختمی رها کرده است.